

عبادت هدف زندگی است چه معنایی می‌دهد؟

اگر مردم می‌دانستند معنای عبادت چیست، گمان نمی‌رود کسی پیدا می‌شد که خود را عابد نداند، یا کسی خود را بر کنار از دامان پیشگاه ربوبی تلقی کند.



خبرگزاری مهر- اگر مردم می‌دانستند معنای عبادت چیست، گمان نمی‌رود کسی پیدا می‌شد که خود را عابد نداند، یا کسی خود را بر کنار از دامان پیشگاه ربوبی تلقی کند.

تعریف مفهوم عبادت و منحصر ساختن آن در اعمال و حرکات مخصوصی که از روی عادت و یا انگیزه‌هایی ناچیز صورت می‌گیرد، آنچنان نابجا و غلط است که تعریف انسان و منحصر ساختن عظمت و امکانات او در نشستن چند لحظه‌ای و بازی کردن با انگشت و تسبیحش، یا گذاشتن یک صفحه کاغذ سفید روی میز و خط کشی‌های کج و راست بدون هدف روی آن.

اگر مردم می‌دانستند معنای عبادت چیست، گمان نمی‌رود کسی پیدا می‌شد که خود را عابد نداند، یا کسی خود را بر کنار از دامان پیشگاه ربوبی تلقی کند. برای توضیح به این معنا می‌گوییم، همین مقدار کسی آگاهی پیدا کند که:

- دستگاه طبیعت برای او گهواره‌ای است که وی را به حرکت در می‌آورد و شیرش می‌دهد تا بزرگ شود.

- آن گاه همین دستگاه طبیعت، دبستان و دبیرستان و دانشگاه و آزمایشگاهی است که گنج‌های نهفته روانی او را به منصفه ظهور می‌رساند و قابل بهره برداری می‌سازد.

- از جنبه گهواره‌ای طبیعت گرفته تا جنبه عالی‌ترین آزمایشگاهی آن، همه و همه اجزاء معبد بزرگی هستند. پس از توجیه این حقایق سه گانه، او با یک آگاهی، آری فقط با یک آگاهی... به این که در جهان هستی در مسیر#171; انالله و انا الیه راجعون» در حرکت است، عبادت را شروع کند و پایانش لقاء الله یعنی #171;دیدار با خدا» خواهد بود. این که گفتیم پایانش دیدار خداست به آن معنا نیست که این غایت و هدف پس از جدایی روح از بدن یا در روز رستاخیز صورت خواهد گرفت، بلکه از اولین لحظه شروع عبادت، غایت و هدف مزبور تدریجاً بر سراغ او خواهد آمد.

این عبادت، کمیت و کیفیت مخصوصی ندارد، از بیل زدن زراعت روستا بچه‌ای در مزرعه خود گرفته تا چشم پوشی از میلیاردها ثروت در راه خدمت به انسانها که نهال‌های باغ خداوندی هستند، از مطالعه یک سطر دانش برای رسیدن به واقعیات گرفته تا جهان بینی کلی، از جارو کردن کارگاه برای معیشت و کار کارگر و مدیریت صحیح کارفرما، همه و همه با شرط فوق عبادت معبودی یگانه است. اما حرکات و اذکار و سایر عبادت‌های مقرر، برای به خود آوردن جدی انسان‌هاست تا لحظاتی چند رو در روی خود قرار گیرند و تدریجاً روان را صیقلی کنند و جمال الهی را در آن ببینند و به کمال گرایند.

اگر همه انسانها موفق به چنین عبادتی شوند سپس چه؟

می‌گویند بسیار خوب، ما می‌پذیریم که عبادت دارای مفهوم بسیار وسیع‌تر از آن است که معمولاً در میان مردم رواج دارد، باز این سؤال باقی می‌ماند که نتیجه نهایی از این گونه زندگی پاک و اعلا چیست؟

می‌گوییم این سؤال شبیه این است که درباره قطرات آب یک جویبار که با تکاپو و گذشت لحظه‌ها رو به اقیانوس می‌روند بپرسید که سپس چه؟

این سؤال مادامی که قطرات در جویبار در حال تکاپو و جریان هستند منطقی است، ولی پس از ورود به اقیانوس که به فعلیت رسیدن هستی قطره‌هاست این سؤال#171; سپس چه؟» منطقی نخواهد بود؛ زیرا دیگر انتظاری در کار نیست تا سؤال مطرح شود، یا پس از آن که مواد و عناصر جامد، ترکیب و تفاعل یافتند و حیات را به وجود آوردند و حیات هم رشد پیدا کرد و آماده پذیرش و فعالیت

روح شد گفته شود«سپس چه؟!» چنین سؤال کننده‌ای باید بداند که این سؤال یادگار دوران پیش از انقلاب قطره به دریا و عناصر بی جان به ذی روح است، و این توقعی غیر منطقی است که در جستجوی همان سنخ پاسخی که در دوران پیشین به پرسش‌هایش داده می‌شود.

مثلاً میل دارد در سؤال از چگونگی روح، بعد و عرض و طول و کیفیت‌های رنگی و حرکت و سکون جسمانی را که از آنها عبور می‌کند. بشنود و به طور کلی گمان می‌کند چون و چراها همان‌هاست که پیش از انقلاب (قطره به دریا) برای او مطرح می‌گشت و جواب‌ها هم باید از سنخ همان پاسخ‌ها باشد.

بنابراین سؤال «سپس چه؟!« وقتی صحیح است که حالت انتظاری در سؤال کننده وجود داشته باشد و پاسخ به انتظار او خاتمه دهد. وقتی فرض شده است که با ورود به قلمرو پیشگاه مبدأ اعلا، انتظار و کاوش و چشم به راهی وجود ندارد، سؤال «سپس چه؟!« به کلی منتفی می‌گردد. ممکن است بگویید: سؤال مزبور به ذهن افراد زیادی آمده و آن چه گفته شد قانعشان نساخته است، پس پاسخ شما درست نیست.

درپاسخ می‌گوییم: خارکنی را در نظر بگیرید که لبه داسش کند شده و از بریدن خارها عاجز گشته است و این ناتوانی باعث شده که صدها سؤال درباره خارستان و حتی موجودیت خودش برایش مطرح شود شما که به تمام خارستان و همه شئون خارکن آگاهید پاسخ‌های کاملاً منطقی به او می‌دهید، ولی او می‌گوید«سپس چه؟!« این خارکن در حقیقت یک درد دارد و آن کندی داس اوست که به زحمتش انداخته است، لذا به جای این که برود سوهانی پیدا کند و لبه داسش را تیز کند منطقی‌ترین پاسخ‌های شما را درباره خارستان و موجودیت خویش نامفهوم تلقی می‌کند و می‌گوید: «سپس چه؟!«

خلاصه این که هرچه در قلمرو حیات عمیق‌تر فرو برویم، ارتباط حیات را با خداوندی که ما فوق قانون علیت و بی نیاز از مقدمه چینی است، بیشتر در می‌یابیم و همچنین جدا نبودن هدف حیات از ماهیت خود حیات روشن می‌شود و رنگ جالب«سپس چه؟!« مات می‌گردد.

ولی چیزی که همه در آن اشتراک دارند، این است که از مسیر معمولی حیات که در مجرای مقدمه، هدف و شرط علت و معلول قرار گرفته است؛ فراتر گذاشته شود و خود ماهیت حیات مورد توجه قرار گیرد.